

دیگری درونی انقلاب اسلامی: آیت‌الله خمینی و بهائیان ایران

مینا یزدانی

چکیده: این مقاله^۱ موید این نظریه است که جنبش اسلام‌گرایی ایران که با انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ به اوج رسید در درجه‌ی اول خود را به صورت جنبشی علیه بهائیان به مثابه‌ی "دیگری" درونی ایران تعریف می‌کرد. این مطالعه با بررسی آثار آیت‌الله خمینی نشان می‌دهد همان‌طور که فریدآندرز از "یهودستیزی رهایی‌بخش" در آلمان نازی سخن می‌گوید، به نظر خمینی هم تنها راه نجات ملت مسلمان ایران محو بهائیان بود. "دیگرسازی" خمینی از بهائیان نمونه‌ای است از آن چه باومن "ضد دستور زبان" خودسازی/دیگرسازی‌ای می‌خواند که در آن برای ایجاد نظامی از همسانی "ناب" باید دیگری را از میان برداشت. خمینی با "برانداختن" تمایزهای میان بهائیان، عمال استعمار، یهودیان، صهیونیست‌ها، و اسرائیل عناصری متفاوت را به صورت زنجیره‌ای از هویت‌های هم‌ارز پدیدآورد، گویی همگی ترجمان امر واحدی هستند: دشمنی با اسلام و ایران. با ایجاد این زنجیره‌ی هویت‌های هم‌ارز، تلاش برای نابودی بهائیان به تلاش برای سرنگونی رژیم پهلوی تبدیل شد.

مقدمه

در دسامبر ۱۹۷۸، حدود دو ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، هنگامی که آیت‌الله خمینی، رهبر انقلاب، در نوفل لوشاتو در تبعید به سر می‌برد، به پرسشی درباره‌ی آزادی سیاسی یا دینی بهائیان^۲ تحت حاکمیت دولت اسلامی چنین پاسخ داد: "آنها یک حزب سیاسی هستند؛ مضرند. مقبول نخواهند بود". مصاحبه‌کننده، پرفسور جیمز کاکرافت استاد دانشگاه راتگرز، سؤال دیگری کرد: "آیا برای انجام شعایر دینی خود آزادی خواهید داشت؟" آیت‌الله جواب داد، "نه"^۳.

^۱ این مقاله ترجمه‌ی اثر زیر است:

M. Yazdani. (2012). The Islamic Revolution's Internal Other: The Case of Ayatollah Khomeini and the Baha'is of Iran, *Journal of Religious History* Vol. 36, No. 4.

مینا یزدانی استادیار تاریخ در دانشگاه ایسترن کنتاکی در آمریکا است. از وی چند مقاله و کتاب "دیانت بهائی و نهضت مشروطه از خلال الواح حضرت عبدالبهاء" منتشر شده است.

^۲ درباره‌ی دین بهائی، نگاه کنید به

P. Smith, *An Introduction to the Baha'i Faith* (Cambridge, New York: Cambridge University Press, 2008).

درباره‌ی تلاش‌های هماهنگ برای سرکوب و نابودی جامعه‌ی بهایی ایران، نگاه کنید به

Iran Human Rights Documentation Center, *A Faith Denied: the Persecution of the Baha'is of Iran* (New Haven, CT: Iran Human Rights Documentation Center, 2006); A. Amanat, "The Historical Roots of the Persecution of Babis and Bahais in Iran," in *The Baha'is of Iran: Socio-Historical Studies*, edited by D. Brookshaw and S. B. Fazl (London: Routledge, 2008), 170–82.

^۳ نگاه کنید به اصل مصاحبه در *Seven Days*, 23 February 1979 و همچنین

New York Times, 13 February 1979, quoted in D. Martin, "The Persecution of the Baha'is in Iran 1844–1984", *Baha'i Studies*, 12, no. 13 (1984): 31.

کسانی که وعده‌ی قاطع آیت‌الله خمینی مبنی بر حمایت از همه‌ی گروه‌های سیاسی و دینی را شنیده بودند ممکن است این اظهارات را عجیب و غریب یافته باشند اما کسانی که با سابقه‌ی طولانی ضدیت او با بهائیان آشنایی داشتند تعجب نکردند.

هسته‌ی نظری این مقاله آن است که "مطالبه‌ی هویت، خواه فردی یا جمعی، ناگزیر با طرد غیریت گره می‌خورد، یعنی هر "ما"یی "آنها"یی را طرد می‌کند".^۴ این مقاله با بررسی سخنرانی‌ها و نوشته‌های آیت‌الله خمینی تا زمان انقلاب نشان می‌دهد جنبش اسلام‌گرایی که در نیمه‌ی قرن بیستم در ایران شکل گرفت و با انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ به اوج رسید، در درجه‌ی اول خود را به‌عنوان جنبشی علیه بهائیان به مثابه دیگری درونی کشور تعریف می‌کرد.^۵

سال‌های نخستین: بهائیان به مثابه دیگری دینی

آیت‌الله خمینی در نخستین اثر خود، *کشف الاسرار*، که در اوایل دهه‌ی ۱۹۴۰ نوشته شد، در واکنش به کتاب کوچک اما بسیار مناقشه‌برانگیز *اسرار هزار ساله*، اثر علی اکبر حکمی‌زاده در انتقاد از روحانیت و شعائر شیعی، به تصریح به بهائیان و اعتقادات آنها پرداخت.^۶ آیت‌الله خمینی در رد اظهارات حکمی‌زاده او را در دو مورد (یعنی، ناممکن بودن معجزات، و توجه به نفوذ کلام پیامبر به‌عنوان دلیل اعتبار دعوی او) به "سرقت" از بهائیان، و به‌ویژه آثار پژوهشگر بهائی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، متهم کرد.^۷ هدف آیت‌الله خمینی از بیان این مطلب (که با لحنی توهین‌آمیز از بهائیان و ابوالفضائل یاد می‌کرد) این نبود که بگوید حکمی‌زاده سارق ادبی است بلکه می‌خواست بگوید که نوشته‌های او و مدار منابع بهائی، و در نتیجه، خودبه‌خود بدعت‌آمیز و سراسر نادرست است.

پرفسور ریچارد فالک استاد دانشگاه پرینستون هم در دیدار با خمینی در فرانسه سؤال مشابهی کرد و جواب مشابهی گرفت. نگاه کنید به «حمایت ریچارد فالک از پرونده‌ی جنایت علیه بشریت و محکومیت زمامداران ایران در دادگاه شهروندی بین‌المللی»، خبرنامه‌ی گویا، ۱ اکتبر ۲۰۰۹، در این آدرس:

<http://news.gooya.com/politics/archives/2009/10/094390.php>

در خصوص زندگی خمینی، نگاه کنید به

B. Moin, *Khomeini: Life of the Ayatollah* (London: I. B. Tauris, 1999).

نگاه کنید به

G. Baumann, "Grammar of Identity/Alterity: A Structural Approach," in *Grammar of Identity/Alterity: A Structural Approach*, edited by G. Baumann and A. Gingrich (New York: Berghahn Books), 18.

^۴ این نظریه را نخستین‌بار محمد توکلی طرفی در این مقاله مطرح کرده است: «بهایی ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران»، *ایران نامه* ۱۹، شماره‌های ۱-۲ (زمستان/بهار ۲۰۰۱): ۱۲۴-۷۹. نگارنده‌ی این سطور ریشه‌های تاریخی چنین تحولی را در اثر زیر بررسی کرده است:

M. Yazdani, "Religious Contentions in Modern Iran, 1881-1941," (PhD diss., University of Toronto, 2011).

^۵ *اسرار هزار ساله* در سپتامبر-اکتبر ۱۹۴۳ منتشر شد. برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی این کتاب، نویسنده‌ی آن و واکنش‌های روحانیون به هر دو، نگاه کنید به کتاب رسول جعفریان با عنوان *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران: از روی کارآمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی*، ۱۳۲۰-۱۳۵۷، چاپ ششم (قم: موسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر، ۱۳۸۵): ۴۹-۴۰.

^۶ روح‌الله خمینی، *کشف الاسرار* (تهران: نشر ظفر، بدون تاریخ): ۵۶، ۱۳۲. گلپایگانی روحانی شیعه‌ی بسیار باسوادی بود که بهائی شد. نگاه کنید به

M. Momen, "Abu'l-fazl Golpayegani, Prominent Baha'i Scholar and Apologist," in *Encycopaedia Iranica*, vol. 1 (London: Routledge and Kegan Paul, 1985), 289-90.

در سال ۱۹۴۶ آیت‌الله خمینی در نامه‌ای به روحانیون شیعی ایران باز هم به بهائیان اشاره کرد. او در این نامه از روزگار "سیاهی" شکوه کرد که "همه‌ی جهانیان" را بر مسلمانان "چیره" کرده و "کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران در آورده است". او از تفرقه‌ی شیعیان به عنوان علت شیوع فساد اخلاق و بی‌دینی انتقاد کرد و روحانیون شیعه را به ترک منافع شخصی و اتحاد برای مبارزه با بی‌دینی و فساد فراخواند. در پایان نامه، به طعنه، گفت: "خوب است دینداری را دست کم از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک ده زندگی کند از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی تعدی به او شود برای او قیام می‌کنند".^۸

ائتلاف دربار و روحانیت: بهائیان به مثابه دیگری ملت و اسلام

رویداد بعدی مرتبط با آیین بهائی که در زندگی آیت‌الله خمینی ثبت شده دیدار تاریخی او با رقیب سیاسی آینده‌اش، محمدرضا شاه، بود که یکی از معدود برخوردهای رو در روی این دو به شمار می‌رود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰، آیت‌الله بروجردی، تنها مرجع تقلید وقت شیعیان جهان، آیت‌الله خمینی جوان را نزد شاه ایران فرستاد تا درباره‌ی مجازات مسلمانانی که دو بهائی را نزدیک یزد به قتل رسانده بود پیامی به او بدهد. مرجع تقلید خواهان لغو حکم اعدام قاتل و آزادی او بود.^۹ بنا به روایت‌ها شاه این درخواست را پذیرفت.^{۱۰}

مهدی حائری، فیلسوف، سیاستمدار، فرزند بنیانگذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم، عموی عروس آیت‌الله خمینی، و نیز شاگرد و دوست صمیمی آیت‌الله خمینی، از دیدار مهم دیگری میان شاه و آیت‌الله خمینی خبر داده که موضوع اصلی آن باز هم بهائیان بوده‌اند. به گفته‌ی حائری، این دیدار در سال ۱۳۳۴ انجام شد، اندکی پیش از کارزار بهائی‌ستیزی مهمی که سراسر ایران را فراگرفت. آیت‌الله خمینی برای حائری نقل کرده که آیت‌الله بروجردی او را پیش شاه فرستاده بود تا از او بخواهد با بهائیان مبارزه کند: "شاه فقید، پدر تاجدار فقید شما، این گروه ضالّه را داد به طویله بستند؛ و الان هم مردم ایران همان جریان را از شما انتظار دارند". به گفته‌ی حائری، آیت‌الله خمینی از نتیجه‌ی این دیدار راضی بود.^{۱۱} از این دو دیدار می‌توان چنین استنباط کرد که آیت‌الله خمینی هم مثل استادش آیت‌الله بروجردی تا این زمان رابطه‌ای دوستانه با شاه داشته است.^{۱۲}

^۸ موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، *صحیفه‌ی امام: مجموعه‌ی آثار امام خمینی*، جلد اول (آبان ۱۳۴۴ - ۱۳۱۲) (تهران: موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸): ۲۱-۲۳.

^۹ نگاه کنید به حسینعلی منتظری، *متن کامل خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری به همراه پیوست‌ها* (بدون محل نشر: اتحادیه‌ی ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹): ۹۴؛ جواد امامی، *خاطرات مسعودی خمینی* (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱): ۲۲۱؛ محمدتقی افغان، *بی‌گناهان* (دستنویس منتشر نشده): ۲۴۹-۲۴۵.

^{۱۰} در زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله بروجردی به این قتل و آزادی قاتل به علت مداخله‌ی آیت‌الله بروجردی اشاره شده ولی ذکر آن از فرستادن آیت‌الله خمینی نزد شاه نیست. نگاه کنید به محمدحسین علوی طباطبایی، *خاطرات زندگانی آیت‌الله العظمی آقای بروجردی* (تهران: اطلاعات، ۱۳۴۱): ۸۵-۸۱.

^{۱۱} نگاه کنید به حسین لاجوردی، *خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی* (استاد فلسفه، فرزند بنیان‌گذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم) (تهران: نادر، ۱۳۸۱): ۵۷-۵۶.

^{۱۲} گرچه خمینی در سال ۱۹۴۴ در کشف الاسرار رویکردی انتقادی (و در عین حال مداراجویانه) به نظام سلطنتی داشت، در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ رابطه‌ی نزدیکی با آیت‌الله بروجردی برقرار کرده و از نظر سیاسی سازشکار بود. نگاه کنید به

N. Keddie and Y. Richard, *Modern Iran: Roots and Results of Revolution* (New Haven, CT: Yale University Press, 2006), 147.

در کارزار بهائی‌ستیزی مذکور، ابتدا رژیم پهلوی با همکاری روحانیون به حظیره‌القدس‌های بهائیان در سراسر ایران حمله و آنها را اشغال کرد، بعضی از بهائیان را از شغل‌های خود اخراج کرد، و برخی دیگر را به انتشار نامه‌های علنی برائت از آیین بهائی در روزنامه‌های محلی و ادار ساخت. موجی از خشونت علیه بهائیان کشور را فراگرفت. با وجود این، به‌رغم مشارکت ابتدایی نهادهای دولتی در آزار و اذیت بهائیان، اعتراض شدید جوامع بهائی مخالفت بین‌المللی‌ای را در پی داشت که دولت و ادار شد از پذیرش درخواست روحانیون مبنی بر حمله‌ی همه‌جانبه به بهائیان و نابودی کامل جامعه‌ی بهائی از طریق اخراج بهائیان از کشور خودداری کند. توکلی طرقي نشان داده که در این زمان بود که همکاری نزدیک روحانیون و نهادهای حکومتی ایران پایان یافت و جای خود را به احساس انزجار شدید بسیاری از روحانیون از حکومت داد.^{۱۳}

تضاد دولت و روحانیت: دیگری درونی مرتبط با دیگری بیرونی

گرچه سخنرانی‌ها و تالیفات آیت‌الله خمینی به‌طور گسترده‌ای انتشار یافته، از ۱۹۵۵ تا اواخر تابستان ۱۹۶۲ در آثار او ذکری از بهائیان در میان نیست. بر اساس اسناد منتشرشده‌ی ساواک، در اواخر تابستان ۱۹۶۲ آیت‌الله خمینی در دیداری گفت: "ما با اسرائیل و بهائی‌ها نظر مخالف داریم و تا روزی که مسئولین امر دست از حمایت این دو طبقه برندارند، ما به مخالفت با آنها ادامه می‌دهیم."^{۱۴}

با وجود این، نخستین مخالفت علنی آیت‌الله خمینی با حکومت^{۱۵} در پاییز ۱۹۶۲ رخ داد یعنی وقتی که دولت لایحه‌ی انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به مجلس تقدیم کرد. روحانیون به دو اصل این لایحه اعتراض داشتند. برخلاف قانون پیشین انتخابات که فقط به مردان مسلمان حق نامزدی در انتخابات را می‌داد، لایحه‌ی جدید غیرمسلمانان و زنان را هم در بر می‌گرفت، و به جای قسم خوردن به قرآن به‌عنوان تنها کتاب آسمانی، به منتخبین اجازه می‌داد به "کتاب‌های آسمانی" سوگند یاد کنند. روحانیون مهم ایران با ارسال تلگراف‌هایی به شاه مخالفت خود را با لایحه‌ای ابراز کردند که به نظر آنها با قوانین اسلام مغایرت داشت.^{۱۶} شاه با ارسال تلگرافی

به نظر آبراهامیان، خمینی "در منازعات سیاسی دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ درگیر نبود"، که یکی از علل این امر "کنترل او توسط استادش" بروجردی بود که "از شاه حمایت می‌کرد".

E. Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1982), 425.

گرچه خمینی دست پرورده‌ی آیت‌الله بروجردی بود، حداقل یکی از منابع به ناخرسندی او از درگیری مستقیم تنها مرجع تقلید، یعنی آیت‌الله بروجردی، در فعالیت‌های بهائی‌ستیزانه اشاره کرده است. نگاه کنید به حمید کرمی‌پور، *خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی* (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲): ۵۹-۵۸. اگر گزارش خزعلی درست باشد آن را می‌توان حاکی از اختلاف نظر خمینی و استادش در تاکتیک‌های بهائی‌ستیزانه دانست. برای شمه‌ای از نگرش‌های به‌شدت بهائی‌ستیزانه‌ی آیت‌الله بروجردی، نگاه کنید به علوی طباطبایی، *خاطرات زندگانی*، ۸۵-۸۱.

^{۱۳} برای آگاهی از جزئیات، نگاه کنید به توکلی طرقي، «بهائی‌ستیزی»، ۱۲۴-۷۹.

^{۱۴} نگاه کنید به موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، *صحیفه‌ی امام: مجموعه‌ی آثار امام خمینی*، ۷۷. لازم به ذکر است که با اسناد منتشر شده‌ی ساواک پس از انقلاب باید با احتیاط برخورد کرد. میزان مخالفت صریح خمینی با حکومت در این گزارش تا آن زمان بی‌سابقه بوده است.

^{۱۵} پیشتر در ۱۹۵۹ در هنگام مخالفت بعضی از روحانیون با تصمیم دولت مبنی بر اصلاحات ارضی، خمینی موضع‌گیری نکرده و ساکت مانده بود. نگاه کنید به

Keddie and Richard, *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*, 336.

^{۱۶} برای گزارش مشروحی از این رویدادها و متن تلگراف‌های مبادله شده میان روحانیون، شاه و/یا نخست‌وزیر ایران، اسدالله علم، نگاه کنید به علی دوانی، *نهیضت روحانیون ایران* (تهران: موسسه‌ی خیریه و فرهنگی امام رضا، ۱۳۵۸)، جلد ۳: ۱۸۴-۲۱. برای روایت

دسته‌جمعی به روحانیون این موضوع را به دولت ارجاع داد. بنابراین گروهی از روحانیون به امیراسدالله علم تلگراف زدند. آیت‌الله خمینی در تلگراف خود به علم گفت که این لایحه خطر بزرگی برای اسلام و استقلال کشور است. او افزود مطالبی درباره‌ی این قانون وجود دارد که "نوشتنی نیست" ولی در صورت سفر علم به قم و دیدار با او آنها را با وی در میان خواهد گذاشت.^{۱۷} چون نخست‌وزیر به درخواست روحانیون برای لغو لایحه توجه نکرد آنها تلگراف‌های جداگانه‌ای به شاه فرستادند. آیت‌الله خمینی در تلگراف خود با اشاره به "تخلف" علم در تغییر قانونی که منتخبین جدید را به سوگند به قرآن ملزم می‌ساخت از نقشه‌ی نخست‌وزیر برای "از رسمیت انداختن یا قرین‌کردن" قرآن با "بعض کتب ضالّه" — بنا بر اصطلاحات رایج روحانیون یعنی کتب بهائی — سخن گفت. او به شاه درباره‌ی توطئه‌های "دشمنان اسلام و ملت" هشدار داد و از او خواست که علم را به پیروی از قوانین اسلام فرا بخواند. او شاه را تهدید کرد که در غیر این صورت مجبور خواهد شد که "در نامه‌ی سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهد".^{۱۸} در تلگراف دیگری به علم، آیت‌الله خمینی با لحنی تند به نخست‌وزیر می‌گوید، "اگر گمان کردید می‌شود با زور چند روزه قرآن کریم را در عرض اوستای زرتشت، انجیل، و بعض کتب ضالّه قرار داد ... بسیار در اشتباه هستید".^{۱۹} طولی نکشید که لحن سخنان آیت‌الله خمینی تندتر شد و به‌طور علنی گفت که این لایحه "شاید به دست جاسوسان یهود و صهیونیست‌ها تهیه شده برای نابودی استقلال و به هم زدن اقتصاد و مملکت". او مدعی شد که صهیونیست‌هایی که در ایران به صورت "حزب بهائی" ظاهر شده‌اند^{۲۰} "استقلال مملکت و اقتصاد آن" را به خطر انداخته‌اند و "مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می‌کنند".^{۲۱} در مقایسه با مکاتبات دیگر روحانیون بزرگ با حکومت، آیت‌الله خمینی اشارات بیشتری به "خطر" بهائیان داشت، البته ابتدا به‌تلیوح از این خطر سخن می‌گفت اما سرانجام به‌صراحت به این مسئله اشاره کرد تا منظور خود را به‌خوبی بفهماند. برخلاف دیگر روحانیون که در اظهارات خود آشکارا با حق رای زنان مندرج در این لایحه مخالفت می‌کردند،^{۲۲} آیت‌الله خمینی چنین نکرد و تمام توجه

یکی از روحانیون، نگاه کنید به منتظری، *متن کامل خاطرات*، ۱۱۳-۱۱۲. بخشی از روایت آیت‌الله منتظری با مندرجات تلگراف‌ها همخوانی ندارد. برای مثال، او در تایید نظر مصاحبه‌کننده می‌گوید که شاه به تلگراف‌های همه‌ی روحانیون غیر از خمینی جواب داد، در حالی که از فحوا‌ی کلام خمینی در دومین تلگرافش به شاه برمی‌آید که گویا شاه فقط به او پاسخ داده است. نگاه کنید به دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۹۱. دوانی از خمینی به‌عنوان یکی از مخاطبین تلگراف شاه نام می‌برد، دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۳۶. افزون بر این، منتظری می‌گوید که در مقایسه با تلگراف‌های دیگر روحانیون، لحن مکاتبات خمینی با شاه و نخست‌وزیر «بسیار تند» بوده، در صورتی که متن مکاتباتی که در کتاب دوانی منتشر شده چنین چیزی را نشان نمی‌دهد.

^{۱۷} نگاه کنید به دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۴۰.

^{۱۸} نگاه کنید به دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۹۲-۹۱. حامد الگار هم مثل پیروان خمینی این لایحه را حمایت از بهائیان تعبیر کرده است. او در اشاره به این لایحه می‌گوید که این «قوانین به بهائیان اجازه می‌داد تا برای نخستین بار به‌طور علنی مناصب قدرت را اشغال کنند».

H. Algar, *Roots of the Islamic Revolution in Iran: Four Lectures* (Denver: Open Press, 1983), 55.

^{۱۹} نگاه کنید به دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۹۶.

^{۲۰} جمله‌ی اصلی آیت‌الله خمینی از نظر دستور زبان به هم ریخته است.

^{۲۱} نگاه کنید به دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۱۱۴.

^{۲۲} برای مثال، نگاه کنید به واکنش سید کاظم شریعتمداری در دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۱۰۹-۱۰۷. تنها پس از لغو این لایحه بود که در سخنرانی‌ای در قم، خمینی به اجمال با حضور زنان در ادارات مخالفت کرد. تاریخ این سخنرانی دوشنبه ۳ دسامبر

خود را بر این امر متمرکز ساخت که قانون جدید، حداقل به طور نظری، امکان انتخاب بهائیان برای عضویت در انجمن‌ها را فراهم می‌ساخت.^{۲۳} خمینی با معرفی شیوه‌ی جدیدی از سخن‌گفتن درباره‌ی بهائیان به علم‌هشدار داد، "دولت، خوب است وظیفه‌ی خود را بداند؛ ما را زیر دست یک مشت کلیمی که خود را به صورت بهائی درآورده‌اند پایمال ننماید."^{۲۴} حدود دو ماه بعد، علم که در برابر اعتراضات هماهنگ و یکپارچه‌ی روحانیون به زانو در آمده بود در تلگرافی به آنها اعلام کرد که دولت از تصویب این لایحه منصرف شده است.^{۲۵} با وجود این، روحانیون به دولت ظنین بودند و می‌خواستند که این تصمیم از طریق رسانه‌های همگانی اعلام شود. آیت‌الله خمینی در سخنرانی‌ای ضمن طرح این درخواست قاطعانه گفت که با این لایحه می‌خواستند "مقدرات مسلمین را به دست غیرمسلمانان مانند یهودی‌های بهائی بسپارند". او افزود که "اجانب" عمال خود را به وضع این لایحه واداشته‌اند تا "کشور مسلمین" را نابود کنند و از همه‌ی شنوندگان سخنرانی خود در قم خواست به دولت بگویند "ما حاضر نیستیم استان‌های این کشور تحت تصرف بهائی‌نماهای یهود درآید."^{۲۶} پنج روز بعد، علم در یک کنفرانس مطبوعاتی لغو این لایحه را اعلام کرد.^{۲۷} با وجود این، دو ماه بعد شاه لوایح شش‌گانه‌ای را به همه‌پرسی ملی گذاشت که یکی از آنها قانون انتخاباتی جدیدی بود که به زنان حق رای می‌داد.^{۲۸} آیت‌الله خمینی و شماری از دیگر روحانیون این فراندوم را تحریم کردند زیرا عقیده داشتند قانون اساسی اجازه‌ی برگزاری فراندوم را نمی‌دهد.^{۲۹} تنش بین روحانیت و دولت به طور تصاعدی افزایش یافت. در پی آن، در نوروز ۱۹۶۳ [دوم فروردین ۱۳۴۲] نیروهای دولتی به مدرسه‌ی فیضیه در قم حمله کردند. چند ماه بعد، آیت‌الله خمینی در گفتگویی فاش کرد که وقتی فهمید "محافل لامذهب بهائی‌های یهودی‌الاصل ایران و آمریکا اراده دارند درخواست تساوی حقوق زن و مرد را آلت تجاوز به حریم مذهب رسمی این مملکت قرار دهند، و دین اسلام را که موجب بقای استقلال ظاهری این ملک و ملت است، تضعیف کنند" نامه‌هایی "دوستانه" به دولت نوشت و خواست که دولت مواظب باشد و "از زمزمه موهون نمایندگی نسوان — که نقض ظواهر قرآن می‌باشد —

^{۱۹۶۲} [۱۲ آذر ۱۳۴۱] است. نگاه کنید به دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۱۶۷. برای آگاهی از دیگر اظهارات خمینی علیه انتخاب زنان برای عضویت در انجمن‌ها که «فحشا به بار می‌آورد»، نگاه کنید به *صحیفه‌ی امام*، جلد ۱: ۱۹۱.

^{۲۳} در جریان این واقعه تنها روحانی دیگری که به اندازه‌ی خمینی، بهایی‌ستیزی از خود نشان داد حجت‌الاسلام فلسفی، یکی از شاگردان آیت‌الله بروجردی، بود که در سخنرانی‌ای این لایحه را «توطئه»‌ای برای مسلط ساختن «عناصر منفور بهایی» بر مسلمانان خواند. نگاه کنید به دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۱۴۹.

^{۲۴} *صحیفه‌ی امام*، جلد ۱: ۹۴. باز هم جمله‌ی اصلی آیت‌الله خمینی از نظر دستور زبان به هم ریخته است.

^{۲۵} دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۱۲۰-۱۱۹. دولت این لایحه را در ۸ اکتبر ۱۹۶۲ معرفی کرد، نگاه کنید به دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۲۸. علم در ۲۶ نوامبر ۱۹۶۲ از لغو این لایحه بدون بازبینی آن خبر داد. نگاه کنید به دوانی، *نهضت روحانیون*، جلد ۳: ۱۲۰.

^{۲۶} سخنرانی مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۶۲ [۹ آذر ۱۳۴۱]، *صحیفه‌ی امام*، جلد ۱: ۱۰۴.

^{۲۷} این مصاحبه‌ی مطبوعاتی در ۱ دسامبر ۱۹۶۲ [۱۰ آذر ۱۳۴۱] انجام شد. *صحیفه‌ی امام*، جلد ۱: ۱۵۸.

^{۲۸} نگاه کنید به

Keddie and Richard, *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*, 145.

^{۲۹} نگاه کنید به منتظری، *متن کامل خاطرات*، ۱۱۵-۱۱۴.

دست بردارند" ولی چون دولت این هشدار را جدی نگرفت تصمیم گرفت "مثل حضرت سیدالشهداء از برای حفظ اصل دین با ایادی دولتِ ظلم مبارزه" کند.^{۳۰}

اولین کنگره‌ی جهانی بهائی: "خطر"ی برای ایران و اسلام

در همین ایام رویدادی در جامعه‌ی جهانی بهائی رخ داد که موج جدیدی از اظهارات بهائی‌ستیزانه در تألیفات و سخنرانی‌های آیت‌الله خمینی را در پی داشت. بهائیان از سراسر جهان، از جمله حدود دوهزار بهائی از ایران به لندن رفتند تا در اولین کنگره‌ی جهانی بهائی، ۲۸ آوریل تا ۲ مه ۱۹۶۳، شرکت کنند.^{۳۱} در همان ماه آیت‌الله خمینی از دولت به خاطر کمک به شرکت بهائیان در این کنگره به شدت انتقاد کرد. او در بیانیه‌ای به همهی روحانیون شیعه درست پیش از شروع ماه محرم،^{۳۲} در شش سخنرانی خطاب به مردم عادی و روحانیونی که از گوشه و کنار کشور به قم رفته بودند، و در دو نامه به اشخاص مهم به این مسئله پرداخت.^{۳۳} خمینی به صدور گذرنامه برای شرکت‌کنندگان کنگره، پرداخت ۵۰۰ دلار ارز به نرخ دولتی، و فروش بلیط خطوط هوایی می‌دید با تخفیف عمده (امری رایج در سفرهای گروهی) اشاره می‌کرد.

به عقیده‌ی آیت‌الله خمینی، کنگره‌ی بهائی جلسه‌ای "ضد اسلامی"، "ضد وطنی" و "مُلهَم از افکار و نقشه‌های "شیطانی" بود.^{۳۴} به نظر او، این کنگره خیانت به قرآن و حضرت محمد به شمار می‌رفت.^{۳۵} به قول آیت‌الله خمینی، شرکت‌کنندگان در کنگره "دشمن اسلام، ملت، و کشور" بودند. او از روحانیون و مردم ایران خواست تا از شرکت‌کنندگان در کنگره "اظهار تنفر" کنند و توده‌های مردم را از خطر اسرائیل و عمالش آگاه سازند.^{۳۶} او دولت را از کمک به "اسرائیل بهائی"^{۳۷}، "اسرائیل و عمالش، فرقه‌ی ضالّه و مضلّه" ای که اعضایش "شغل‌های حسّاسی" در ارتش، وزارتخانه‌ی فرهنگ، و دیگر وزارتخانه‌ها دارند، برحذر داشت.^{۳۸} او درباره‌ی "خطر یهودیان — حزب یهود که همان حزب بهائیت است"^{۳۹} هشدار داد و از روحانیون خواست تا در ماه محرم مردم

^{۳۰} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۱۹۳. تاریخ این گفتگو ۱ مه ۱۹۶۳ [۱۱ اردیبهشت ۱۳۴۲] است. خمینی در پیام مورخ ۲ مه ۱۹۶۳ [۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۲] اظهار داشت که «تساوی حقوق زن و مرد در تمام جهات سیاسی و اجتماعی ... لازمه‌اش تغییر احکامی از قرآن مجید است»، صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۰۹.
^{۳۱} برای گزارش بهائیان از این رویداد، نگاه کنید به

B. Ashton, "The Most Great Jubilee: Report on the Baha'i World Congress Held in London, April 28– May 2, 1963," in *The Baha'i World*, vol. XIV 1963–1968 (Haifa, Israel: The Universal House of Justice, 1974), 57–80.

برای گزارش‌های غیربهائیان، نگاه کنید به هفته‌نامه‌های دنیا، ۲۷ آوریل ۱۹۶۳: صبح امروز، ۶۲؛ خوشه، ۳۱ مه ۱۹۶۳؛ روشنفکر، ۲۲ مه ۱۹۶۳.

^{۳۲} نگاه کنید به دوانی، نهضت روحانیون، جلد ۴: ۷–۵.

^{۳۳} نگاه کنید به صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۳۳، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۱۳، ۱۹۳.

^{۳۴} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۳۳.

^{۳۵} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۲۷.

^{۳۶} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۳۰.

^{۳۷} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۱۲. بنیان‌گذار آئین بهایی، بهاء‌الله، از ایران به بغداد، استانبول، ادرنه، و سرانجام عکا تبعید شد و در سال ۱۸۹۲، یعنی بیش از نیم‌قرن پیش از تشکیل دولت اسرائیل، در آنجا درگذشت. بنابراین، وجود مرکز جهانی بهائی در اسرائیل صرفاً تصادفی تاریخی است.

^{۳۸} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۳۰.

^{۳۹} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۱۶.

را از خطر "اسرائیل و عمّالش" آگاه کنند.^{۴۰} در همین حال، از روحانیون خواست تا تساوی حقوق و دخالت زنان در فعالیت‌های اجتماعی را که "مستلزم مفاسد بی‌شمار است" محکوم کنند.^{۴۱} دوهفته بعد در ایام محرم، مقلدین آیت‌الله خمینی فتوای^{۴۲} او درباره‌ی طهارت و نجاست بهائیان را جویا شدند. فتوای او چنین بود: "این طایفه‌ی ضالّه، کافر، و نجس هستند و ازدواج با آنها جایز نیست و به حمام مسلمان نباید وارد شوند".^{۴۳}

سخنرانی بسیار مهم

۳ ژوئن ۱۹۶۳ مصادف بود با عاشورا، روزی که احساسات دینی شیعیان به اوج می‌رسد. آیت‌الله خمینی فرصت را غنیمت شمرد و نطقی تاریخی در مدرسه‌ی فیضیه قم ایراد کرد.^{۴۴} با انتقاد از رژیم به‌خاطر حمله به مدرسه‌ی فیضیه و طلاب آن، آیت‌الله خمینی اسرائیل را در این ماجرا مقصر شمرد و از نقشه‌ی اسرائیل برای نابودی اسلام و روحانیون و مصادره‌ی ثروت کشور از طریق عمّالش سخن گفت. او به شاه نصیحت کرد که متوجه باشد تساوی زن و مرد، و تعلیم و تربیت عمومی و اجباری از آرای عبدالبهاء، رهبر بهائیان، است. او گفت این نظرات را به [فکر] شاه تزریق کرده‌اند تا بین او و روحانیون اختلاف بیندازند، به این امید که این اختلاف باعث شود که آیت‌الله خمینی علیه او فتوا دهد و در پی عزل او از سلطنت برآید.^{۴۵} جان کلام آیت‌الله خمینی این بود که اسرائیل و عمّالش (در سیاق فکری او یعنی بهائیان) می‌خواستند از طریق ساواک شاه را سرنگون کنند و اداره‌ی کشور را به دست گیرند. آیت‌الله خمینی می‌کوشید شاه را از این خطر آگاه سازد. او از این امر اظهار تاسف کرد که اطرافیان شاه ممکن است نگذارند این نصایح به گوش او برسد.

آیت‌الله خمینی دو روز پس از ایراد این نطق آتشین دستگیر شد. در پی انتشار خبر بازداشت او تظاهرات گسترده‌ای در چند شهر بزرگ ایران برپا شد. این "تظاهرات سرانجام پس از چند روز و کشته شدن صدها نفر سرکوب شد".^{۴۶} چند ماه بعد، آیت‌الله خمینی آزاد شد ولی تا بهار ۱۹۶۴ در حبس خانگی ماند. در پاییز همان سال مجلس لایحه‌ای را تصویب کرد که به کارمندان و مستشاران نظامی آمریکائی مصونیت دیپلماتیک می‌داد. چندی بعد، مجلس با دریافت وامی ۲۰۰ میلیون دلاری از آمریکا برای خرید تجهیزات نظامی موافقت کرد. آیت‌الله خمینی هردو لایحه را به‌شدت محکوم کرد و بلافاصله در نوامبر ۱۹۶۴ به ترکیه تبعید شد.

^{۴۰} دوانی، نهضت روحانیون، جلد ۴: ۶.

^{۴۱} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۳۰.

^{۴۲} فتوا نظر حقوقی رسمی درباره موضوعی خاص در فقه اسلامی است. نگاه کنید به

E. Tyan, "Fatwa," *Encyclopedia of Islam*, 2nd ed., vol. 2, (Leiden: E. J. Brill, 1965), 866.

^{۴۳} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۳۷.

^{۴۴} نگاه کنید به متن کامل این سخنرانی در صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۴۸-۲۴۳. بسیاری از دیگر منابعی که این سخنرانی را منتشر کرده‌اند بخشی از آن را حذف کرده‌اند که در آن خمینی می‌گوید ایده‌ی برابری زن و مرد را اولین بار عبدالبهاء مطرح کرد و شاه، در واقع، حرف عبدالبهاء را تکرار می‌کند. متن کامل این سخنرانی در صحیفه‌ی امام را مقایسه کنید با سید حمید روحانی (زیارتی)، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، جلد ۱، چاپ ۱۱ (تهران: راه امام: ۱۳۵۹): ۴۶۰-۴۵۶؛ و دوانی، نهضت روحانیون، جلد ۴: ۳۸-۳۳. این بخش در ترجمه‌ی حامد الگار هم وجود ندارد. نگاه کنید به

H. Algar, trans., *Islam and Revolution 1: Writings and Declarations of Imam Khomeini* (Berkeley, CA: Mizan, 1981), 177-80.

^{۴۵} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۲۴۷.

^{۴۶} نگاه کنید به

آخرین ماه‌های اقامت در ایران

در آخرین ماه‌های حضور خود در ایران، آیت‌الله خمینی حداقل در سه نوبت جداگانه به بهائیان اشاره کرد. در ۲۹ ژوئن ۱۹۶۳ در دیدار با تعدادی از روحانیون گفت که "خطر، دین را تهدید می‌کند ... امروز بهائیت را در ادارات راه می‌دهند، و با یهودی‌ها ارتباط برقرار می‌کنند؛ و فردا می‌گویند اصلاً دین باید از قانون الغا شود".^{۴۷} دو ماه بعد در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۶۴، آیت‌الله خمینی در نامه‌ای به یکی از روحانیون نوشت: "یک گرفتاری بسیار بزرگی که خطر عظیم بنیان‌کن در پیش دارد ... قضیه‌ی نفوذ فرقه ضالّه است که در غالب تشکیلات علی‌المحکی و المعروف نفوذ دارند و روزبه‌روز دامنه‌دارتر می‌شود".^{۴۸} در نطق مهمی در قم در ۹ سپتامبر ۱۹۶۴، آیت‌الله خمینی از تلاش قدرت‌های استعماری برای نفوذ در جهان اسلام و تفرقه‌افکنی میان مسلمانان سخن گفت. سپس به "عمال اسرائیل در ایران" اشاره کرد که "خطرناک برای تاج این آقا هستند": "اینها آنها بودند که در شمیران تهران توطئه کردند ناصرالدین شاه را بکشند ... [می‌خواهند] یک حکومت جدیدی به وجود [بیاورند] ... از دربار گرفته تا آخر مملکت، از این اشخاص آنجا موجودند. آقا بترسید شما از اینها؛ یک جانورهای اند اینها. در وزارتخانه موجود است؛ من انگشت رویش گذاشتم پیش یکی از وزرا، گفت نیست این‌طور. بعد شاهد برایش فرستادم؛ شاهد برایش فرستادم که با سند نوشته بود که این جوری است. الآن هم موجود است و من اسم کشیفش را نمی‌برم ... ای ارتش محترم! توی دهن اینها بزن؛ تو مسلمانی. صاحب‌منصبان ارتش ... جلو بگیرند از اینها؛ جلو بگیرند از یک اشخاصی که با مذهب‌شان مخالفند؛ با تخت و تاج‌شان مخالفند... اینجا باید بدتر از یهودی [اشاره است به حبیب‌الله ثابت، بنیان‌گذار اولین شبکه‌ی تلویزیونی در ایران] تلویزیون داشته باشد و هرطور دلش می‌خواهد تبلیغات بکند لکن تبلیغات ما آزاد نیست".^{۴۹}

در آستانه‌ی انقلاب

در اوت ۱۹۷۷ در دوران تبعید در نجف، خمینی دین بهائی را ساخته و پرداخته‌ی بیگانگان خواند. در این زمینه طرز فکر او شباهت عجیبی به آرای مطرح‌شده در خاطرات جعلی دالگورکی داشت که چهار دهه قبل منتشر شده بود.^{۵۰} مقلدین آیت‌الله خمینی درباره‌ی چگونگی برخورد با کمونیست‌هایی که به اسلام "حمله" ولی از آیت‌الله خمینی "هواداری" می‌کردند از او کسب تکلیف کردند. خمینی پاسخ داد که "اسلام و مذهب مقدس جعفری سدّی است در مقابل اجانب و عمال دست‌نشانده‌ی آنها ... لهدا قرن‌هاست که با نیرنگ‌های مختلف

^{۴۷} صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۳۴۶.

^{۴۸} محمد باقر وثوقی، زندگی و مبارزات آیت‌الله حاج سید عبدالعلی آیت‌اللهی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶): ۱۸۷. در واقع، تعداد بهائیبانی که برای شاه کار می‌کردند بسیار اندک بود. برای جزئیات بیشتر، نگاه کنید به

M. Momen, "The Baha'i Faith and Politics," (paper presented at the Intellectual Othering and the Baha'i Question in Iran Conference, Toronto, 1-3 July 2011), accessed 16 July 2012, <http://www.youtube.com/watch?v=QtVY1BW9s0A>.

همچنین نگاه کنید به

H. E. Chehabi, "Anatomy of Prejudice: Reflections on Secular Anti-Bahaism in Iran," in Brookshaw and Fazel, *The Baha'is of Iran*, 184-98.

^{۴۹} نگاه کنید به صحیفه‌ی امام، جلد ۱: ۳۸۸-۳۸۹، ۳۸۱.

^{۵۰} نگاه کنید به

M. Yazdani "The Confessions of Dolgoruki: Fiction and Masternarrative in Twentieth-Century Iran," *Iranian Studies* 44, no. 1 (2011): 25-47.

برای شکستن این سدّ نقشه می‌کشند: ... گاهی از راه ایجاد مذاهب باطله و ترویج بابت و بهائیت و وهابیت، و گاهی از طریق احزاب انحرافی [مثل مارکسیست‌ها] هدف همیشگی آنها "شکستن وحدت اسلامی" بوده است.^{۵۱} او یک سال و نیم بعد در نوفل‌لوشاتو هم حرف‌های مشابهی زد.^{۵۲}

نتیجه

درباره‌ی اینکه اسلام‌گرایی قرن بیستم در ایران چگونه خود را در تقابل با "غرب" — دیگری بیرونی ایران — تعریف می‌کرد، چند نظریه مطرح شده است.^{۵۳} آنچه در گفتمان انقلابی نادیده مانده دلالت‌های ضمنی توصیف بهائیان به مثابه دیگری درونی، و نقش پیوند تصنعی دیگری درونی و بیرونی در نفوذ و توانایی این گفتمان بوده است.

گفتمان بهائی ستیز آیت‌الله خمینی سه مؤلفه عمده داشت. نخستین مؤلفه خطر بود. آیت‌الله خمینی از خطر بهائیان برای رژیم شاه، اسلام، وحدت ملی، و امنیت ملی سخن می‌گفت. او احساس می‌کرد که وظیفه دارد این خطر را به مردم گوشزد کند و آنها را به آگاه کردن دیگران فرا بخواند. دومین مؤلفه نفوذ بهائیان بود که البته معنایی جز حضور آنان نداشت. آیت‌الله خمینی ادعا می‌کرد که بهائیان "همه جا"، از دربار گرفته تا پایین‌ترین قشر جامعه، هستند. همین حضور بود که به نفوذ تعبیر می‌شد. آیت‌الله خمینی با تأکید بر "نفوذ" و "رسوخ" بهائیان، احساس خطر و اضطرابی ایجاد کرد که در بسیج توده‌های مردم و تبدیل "ایمان و تقوا" به "آگاهی سیاسی" نقش مهمی داشت.^{۵۴} سومین و آخرین مؤلفه یهود بود. آیت‌الله خمینی بین یهودیان، اسرائیل، و بهائیان تمایزی قائل نبود. در گفتمان او این سه واژه مترادف یکدیگرند. با وام‌گیری از لاکلا و موف می‌توان گفت که آیت‌الله خمینی با استفاده از "منطق هم‌ارزی"، تفاوت‌های میان بهائیان، یهودیان، و اسرائیل را "برانداخت" و عناصری متفاوت را به صورت زنجیره‌ای از هویت‌های هم‌ارز به یکدیگر پیوند داد، چنان‌که گویی همگی ترجمان همسانی مشخصی یعنی دشمنی با اسلام و ایران بودند.^{۵۵} در گفتمان آیت‌الله خمینی، بهائی معادل بود با هر چیزی که اسلامی و ایرانی نبود.

^{۵۱} نگاه کنید به *صحیفه‌ی امام*، جلد ۱۷: ۲۰۴-۲۰۳.

^{۵۲} به علت محدودیت صفحات نمی‌توان به بهایی‌ستیزی خمینی پس از انقلاب پرداخت. تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که خمینی پس از انقلاب هم سخنانی علیه بهائیان بر زبان راند. شاید معروف‌ترین حملات لفظی او به بهائیان در سخنرانی ۲۸ مه ۱۹۸۳ صورت گرفته باشد: «بهائی‌ها یک مذهب نیستند، یک حزب هستند. یک حزبی که در سابق انگلیس از آن پشتیبانی می‌کرد و حالا هم آمریکا دارد پشتیبانی می‌کند. اینها هم جاسوس هستند ...». این اظهارات پاسخی بود به سخنان رونالد ریگان رئیس‌جمهور وقت آمریکا در روز ۲۳ مه ۱۹۸۳ که خواستار عفو ۲۲ بهایی شیرازی محکوم به اعدام شده بود. نگاه کنید به *صحیفه‌ی امام*، جلد ۱۷: ۴۵۵-۴۶۴.

^{۵۳} برای مثال، نگاه کنید به

H. Dabashi, *Theology of Discontent: the Ideological Foundations of the Islamic Revolution in Iran* (New York: New York University Press, 1993); M. Borujerdi, *Iranian Intellectuals and the West: the Tormented Triumph of Nativism* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1996).

^{۵۴} نگاه کنید به توکلی طرّقی، *بهایی‌ستیزی*، ۱۱۴.

^{۵۵} نگاه کنید به

J. Torfing, *New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe, and Zizek* (Oxford: Blackwell, 1999), 301.

آیت‌الله خمینی القاب عجیبی مثل "بهائی‌نماهای یهود" و "یهودی‌های بهائی" را ابداع کرد که به نظرش حاکی از آمیزش این دو گروه بود. آنچه بر پیچیدگی قضیه می‌افزاید این است که منظور خمینی از یهودیان در اصل صهیونیست‌هاست و نه همه‌ی یهودیان. پیوند بهائیان با یهودیان و اسرائیل در گفتار آیت‌الله خمینی چنان محکم است که معلوم نیست دغدغه‌ی اصلی او کدام یک از این دو است: دولت اسرائیل یا بهائیان؟

با خواندن اظهارات خمینی درباره‌ی بهائیان ایران ناگزیر به یاد اصطلاح ابداعی فریدلندر یعنی "یهودستیزی رهایی‌بخش" در آلمان نازی می‌افتیم. پیش از این فرد هلیدی فقید به شباهت بهائی‌ستیزی در ایران و یهودستیزی ریشه‌دار در فرهنگ اروپایی اشاره کرده است.^{۵۶} همان‌طور که فریدلندر می‌گوید، مبارزه با یهودیان وجه غالب جهان‌بینی نازی بود. به نظر نازی‌ها علت اصلی انحطاط، "نفوذ" یهودیان در جامعه‌ی آلمان بود و نابودی یهودیان تنها راه رهایی به شمار می‌رفت.^{۵۷} به همین طریق، به نظر خمینی تنها راه نجات ملت مسلمان ایران محو و نابودی بهائیان بود. تأملات باومن در باب ساختارهای طبقه‌بندی‌کننده‌ی "دیگرسازی" به بحث ما مربوط است. او سه "دستور زبان" پیچیده و متفاوت خودسازی/دیگرسازی را مطرح می‌کند و سپس "دستور زبان دوتایی ساده‌انگارانه‌ی «ما خوب هستیم، پس آنها بد هستند» را "ضد دستور زبان" می‌خواند. گرچه در هر سه دستور زبان پیچیده، "دیگرسازی دیگری" با مقدار معینی خشونت همراه است، در دستور زبان دوتایی ساده‌انگارانه، دیگری را باید برای ایجاد همسانی "تاب" از میان برداشت: "برای اینکه ما در مقام ما زنده بمانیم، دیگری باید بمیرد".^{۵۸} دیگرسازی خمینی از بهائیان در همین ساختار طبقه‌بندی‌کننده می‌گنجد.

افزون بر این، خمینی از نگرش‌های بهائی‌ستیزانه استفاده‌ی راهبردی می‌کرد. او در مقام سیاستمداری ماهر، از تاکتیک‌های بهائی‌ستیزانه در بحران مربوط به لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی استفاده کرد. بی‌آنکه مثل دیگر روحانیون به‌صراحت به موضوع مناقشه‌برانگیز/حیاتی حق رأی زنان بپردازد، با مرتبط ساختن این لایحه به بهائیان درباره‌ی پیامدهای مناقشه‌برانگیز اجرای این قانون به رژیم هشدار داد. با وجود این، در خصوص اصلاحات شش‌گانه (انقلاب سفید) چنین نکرد زیرا، به قول آیت‌الله منتظری، نمی‌خواست با مخالفت با محتوای این اصلاحات حمایت مردم و به‌ویژه کشاورزان را از دست بدهد. در عوض، مخالفت خود با انقلاب سفید را بر این اساس استوار کرد که قانون اساسی هیچ‌رفراندومی را قانونی نمی‌داند.^{۵۹}

^{۵۶} نگاه کنید به

A. Amanat, *Apocalyptic Islam and Iranian Shi'ism* (London: I. B. Tauris, 2009), 247.

در واقع، هشدارهای خمینی درباره‌ی حضور بهائیان در وزارتخانه‌ها و شغل‌های دولتی شباهت حیرت‌آوری به سخنان هیتلر درباره‌ی یهودیان دارد. هیتلر با ابراز تأسف از حضور یهودیان در ارتش آلمان در جنگ جهانی اول، در کتاب *میرد من می‌نویسد*: «حال و هوای کلی [در ارتش] بسیار بد بود ... اداره‌ها پر از یهودی‌ها بود. تقریباً هر کارمندی یهودی و هر یهودی‌ای کارمند بود ... در زندگی اقتصادی اوضاع از این هم بدتر بود. واقعاً نمی‌شد از یهودی‌ها صرف‌نظر کرد. خون‌آشام داشت به آرامی خون مردم را می‌مکید. [یهودیان] بنگاه‌های جنگی را به وسیله‌ای برای نابودی تدریجی نظام اقتصادی آزاد کشور بدل کرده بودند.»

Adolf Hitler, *Mein Kampf* (London, 1974), 193, cited in S. Friedlander, *Nazi Germany and the Jews: Volume 1: the Years of Persecution, 1933–1939* (New York: HarperCollins, 1997), 74.

^{۵۷} نگاه کنید به

Friedlander, *Nazi Germany*.

^{۵۸} نگاه کنید به

Bauman, "Grammar of Identity/Alterity," 46.

^{۵۹} نگاه کنید به منتظری، *متن کامل خاطرات*، ۱۱۵-۱۱۴.

خمینی با ایجاد زنجیره‌ای از هویت‌های هم‌ارز میان بهائیان، یهودیان، صهیونیست‌ها، و عمال استعمار مبارزه برای نابودی بهائیان را به مبارزه برای سرنگونی رژیم پهلوی تبدیل کرد.^{۶۰} از این نظر، ملاحظات توکلی طرّقی درباره‌ی پیوندهای میان "بهائی‌ستیزی و اسلام‌گرایی" در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ در خصوص ذهنیت آیت‌الله خمینی در دهه‌ی ۱۹۶۰ هم مصداق دارد. دشمنی با بهائیان چنان در کانون اندیشه‌ی خمینی بود که حتی در سخنرانی‌های او در جریان بحران سال ۱۹۶۲ اشاراتی وجود دارد مبنی بر اینکه حتی در آن مرحله هم حاضر به مصالحه با شاه است مشروط به اینکه شاه بهائیان را به‌طور کامل سرکوب کند، و این دقیقاً همان خواسته‌ی روحانیون در سال ۱۹۵۵ بود. در واقع، مطالعه‌ی دقیق این سخنرانی‌ها محوریت نگرش‌های بهائی‌ستیز در اسلام‌گرایی ایرانی قرن بیستم را تأیید می‌کند. در اینجا، پرسش اجتناب ناپذیر این است: اگر شاه به این اشاره‌ها پاسخ مثبتی داده بود آیا روند اتفاقات عوض می‌شد؟

برگردان: عرفان ثابتی

^{۶۰}نگاه کنید به توکلی طرّقی، بهایی‌ستیزی، ۱۱۴.